

□ در مورد حل مسئله نفت استدلال دکتر مصدق و یاران نزدیک او این بود که پیشنهادهای ارائه شده با اصل قانون ۹ ماده‌ای که قبلاً به تصویب مجلس رسیده بود منافات دارد. جناب عالی چه نظری در مورد مذاکرات انجام گرفته میان ایران و انگلستان دارید؟ و میانجیگری آمریکا در این مورد تا چه اندازه بیطرفانه بود؟

● باید بگویم که، به یقین، او می‌توانست از خیلی پیش با بریتانیاییها به توافق برسد. آمریکاییها ۱۸ ماه سعی کردند میان مصدق و بریتانیاییها مصالحه ایجاد کنند و برای رسیدن به چنین مصالحه‌ای فشار زیادی بر بریتانیا وارد کردند. بریتانیا به تدریج در مقابل این فشار پاسخ مثبت داد و حاضر به مصالحه شد. در آخرین ماههای حکومت ترومن آمریکاییها مایل بودند مصدق را برای پذیرش معامله‌ای متقاعد سازند که البته به محض سقوط مصدق مذاکرات آن صورت گرفت. اما مصدق بسیار سرسخت بود. به صراحت بگویم او بسیار لجباز بود. او با تمام این معاملات مخالفت کرد. در نهایت،

آمریکاییها هم منصرف شدند. مقامات آمریکایی، که پیش از آن حامی مصدق و مایل به انجام مصالحه‌ای در این میان بودند، به این نتیجه رسیدند که او خیلی سرسخت است و در نهایت، به دلیل همین سرسختی، دولت او سقوط کرد.

او می‌توانست معاملهٔ بهتری انجام دهد که هم دربرگیرندهٔ منافع ایران باشد و هم جبهه ملی را بر سر قدرت حفظ کند. به این ترتیب، او با دیکتاتوری شاه هم مخالفت می‌کرد. بنابر این، از نظر من بخشی از مسئولیت کودتا متوجه شخص مصدق بود. فکر می‌کنم او بسیار سرسخت و ایده‌آلیست بود. در دنیای واقعیات نمی‌توان ایده‌آلیستی فکر کرد و باید عملگرا بود. این، در واقع، یک مذاکرهٔ تجاری بود و او در این مورد بسیار سرسختی از خود نشان می‌داد.

□ آن‌گونه که شما در گزارش خود راجع به کودتای ۲۸ مرداد ذکر کرده‌اید در فاصلهٔ ۲۵ تا ۲۸ مرداد، مأموران سیا، به منظور ایجاد بیم و هراس از خطر به قدرت رسیدن توده‌ایها و تقویت موقعیت زاهدی، ابتدا، با پرداخت ۵۰ هزار دلار، یک جمعیت قلابی توده‌ای فراهم کردند. این عده، با سر دادن شعارهای حزب توده و حمل آر‌مهایی که در آنها شاه تقبیح و سرزنش شده بود، در خیابانهای تهران به راهپیمایی پرداختند و مجسمه‌های شاه و پدرش را از میدانهای تهران پایین کشیدند و حتی عده‌ای به مقبرهٔ رضاشاه نیز هجوم بردند. در خلال این حوادث، هندرسن سفیر آمریکا طی ملاقاتی با دکتر مصدق درخواست کرد نیروهای پلیس برای پراکنده کردن تظاهرکنندگان وارد عمل شوند. این درخواست مورد موافقت دکتر مصدق قرار گرفت و، به این ترتیب، از یک طرف سران حزب توده با فراخواندن اعضا و طرفداران خود از خیابانهای تهران آنان را از معرکه دور کردند؛ از سوی دیگر، بسیاری از افراد پلیس هم، پس از این تظاهرات، به صف مخالفان دکتر مصدق پیوستند. غیر از ملاقات هندرسن، عوامل دیگر آمریکایی در ایران در این روزها چه کارهایی انجام دادند؟

● مطالبی که به آنها اشاره کردید موضوعاتی بودند که همهٔ مردم به آنها فکر می‌کردند. آنچه مردم می‌گفتند این بود که زمانی که مصدق متوجه شد آمریکاییها قصد براندازی حکومتش را دارند تسلیم شد. او احساس کرد که آمریکاییها آنقدر قدرتمند هستند که او نمی‌تواند مانع آنها شود. فکر می‌کنم اگر مصدق در آن روزها نیروهای خود را بسیج می‌کرد احتمالاً می‌توانست از این واقعه جلوگیری کند. تمام آنچه که آمریکاییها برای سقوط مصدق انجام دادند بسیج ایرانیان و تظاهرات آنان در مخالفت با مصدق

بود و کودتای ۲۸ مرداد بر این امر کاملاً متکی بود. مصدق به راحتی می‌توانست مردم و طرفداران جبهه ملی را فراخواند. به عنوان مثال، رویدادهای مشابهی در یک سال قبل در ۳۰ تیر به وقوع پیوست؛ اما مصدق کاری انجام نداد. من احساس می‌کنم این اشتباه او بود. فکر می‌کنم او می‌توانست مانع از وقوع کودتا شود. هندرسن به مصدق گفته بود بهتر است افراد حزب توده در خیابانها اجتماع نکنند؛ در نتیجه، مصدق هم به طرفدارانش گفت از تجمع در خیابانها پرهیز کنند.

سؤال این است که چرا مصدق تحت تأثیر هندرسن قرار گرفت؟ به هر حال، او نخست‌وزیر و مسئول این تصمیم بود. من فکر می‌کنم او در این زمینه از خود ضعف نشان داد. رهبری او ضعیف بود. او تسلیم شد و افسران سیا، که عده آنها پنج نفر بیشتر نبود کودتا را انجام دادند. کرمیت روزولت که سی و هشت سال بیشتر نداشت یکی از آنها بود. سه تن دیگر تقریباً سی ساله بودند و یک نفر دیگر هم هنوز به دانشگاه نرفته بود و نزدیک به بیست و پنج سال سن داشت. این پنج نفر، که حتی یکی از آنان نیمه شنوا بود و من او را ملاقات کرده‌ام، باعث موفقیت کودتا شدند. او اصلاً نمی‌توانست بشنود.

□ اشرف پهلوی در قسمتی از خاطرات خود اشاره می‌کند که در آستانه کودتا (تابستان ۱۳۳۲) پس از ملاقات با دو مرد که یکی آمریکایی و نماینده جان فاستر دالس و دیگری انگلیسی و نماینده وینستن چرچیل بود، مأمور می‌شود تا با یک سفر غیرقانونی به تهران، نامه‌ای را که حاوی پیام آنان برای شاه بوده، به دست برادرش برساند. البته او موفق به دیدار برادرش در تهران نمی‌شود و، آن طور که خودش می‌گوید، نامه را به ثریا زن برادر خود می‌دهد ولی از محتوای نامه و اسامی دو مردی که در فرانسه با آنان ملاقات کرده بود چیزی نمی‌گوید.^۶ جناب‌عالی، که با دست‌اندرکاران کودتا دیدار و مصاحبه داشته‌اید، از مضمون این نامه اطلاعی پیدا کردید یا خیر؟

● همان‌طور که قبلاً گفتم، کودتا یک تصمیم کاملاً آمریکایی بود؛ اما پس از اینکه تصمیم به سرنگونی مصدق گرفتند باید ابتدا شاه را از قصد خود مطلع می‌کردند. این کار آسانی نبود. بنابراین، سه راه را آزمایش کردند. نخست از طریق شوارتسکف اقدام کردند. از اشرف پهلوی هم کمک خواستند. آمریکاییها یک افسر نظامی را به فرانسه اعزام کردند تا با اشرف ملاقات کند. اشرف در حال بازی قمار در کازینوی در فرانسه

۶. اشرف پهلوی. من و برادرم. (خاطرات اشرف پهلوی). تهران. نشر علم. ۱۳۷۵. صص ۲۴۴-۲۵۴.

بود. به هر حال، افسر آمریکایی ضمن دیدار با اشرف به او اطلاع داد که آمریکاییها در صدد طرح نقشه‌ای برای سرنگونی مصدق هستند؛ و از او خواست، ضمن بازگشت به ایران و دیدار با برادرش، شاه را به عملی شدن این اقدام متقاعد سازد. اما او در تهران نتوانست این کار را انجام دهد و این برنامه شکست خورد. در نهایت، کریمت روزولت با اتومبیل به کاخ شاه رفت و با او صحبت کرد.

□ چرا اسناد و مدارک مربوط به کودتا منتشر نشد؟ گفته می‌شود بسیاری از اسناد موجود در وزارت خارجه آمریکا و سیا نابود شده‌اند. شما چه اندازه از این اسناد را ملاحظه کردید؟

● من در تحقیق خودم درباره کودتا بیشتر به مصاحبه‌هایی که با مردم و عوامل کودتا انجام دادم متکی بودم. بسیاری از نکات مهم کودتا مکتوب نیست و بسیاری از نوشته‌ها کاملاً مستند نیست. من اطلاعاتم را از طریق مصاحبه‌های مختلف با مقام‌های سیا و افراد مسئول دیگر به دست آوردم.

در ایالات متحده قانونی وجود دارد که براساس آن شهروندان تمام ایالات می‌توانند تقاضا کنند اسناد را ببینند. من هم چندی قبل، تقاضا کردم اسناد کودتا را رؤیت کنم. پس از آن، سازمان سیا تاریخی را برای انتشار تمام اسناد محرمانه اعلام کرد.

□ چه تاریخی را برای انتشار اعلام کردند؟

● فکر می‌کنم آخرین ماههای سال جاری^۷ باشد و قرار است در روزنامه‌های آمریکا اسنادی که سیا از سال ۱۹۵۳ نگهداری کرده منتشر شود. اما آنها اسناد عمده نخواهند بود؛ گفته می‌شود بسیاری از آنها نابود شده‌اند.

هنگامی که با افراد مسئول و مطلع درباره کودتا مصاحبه می‌کردم یکی از افسران سیا به من گفت که پس از کودتا، سازمان سیا تاریخ رسمی کودتا را با تمام جزئیات به رشته تحریر درآورد اما این کتاب نیز مفقود شده است؛ در نتیجه، به نظر می‌رسد حتی اسناد کودتا نیز که در اختیار سیا بوده اکنون وجود ندارد.

□ شما موفق به دیدن چه اسنادی شدید؟

● چند سند مربوط به این دوره را از سیا به دست آوردم. اما هیچ یک از آنها درباره کودتا چیزی نمی‌گوید. بیشتر اسناد مربوط به گزارشهای سالانه اوضاع ایران در اوایل دهه ۱۹۵۰ و اواخر این دهه تا دهه ۱۹۶۰ بودند. سازمان سیا همه ساله گزارش سالانه‌ای

۷. منظور سال ۱۹۹۸ است. تاریخ این مصاحبه اواخر فوریه ۱۹۹۸ است.

از تحلیل خود درباره اوضاع ایران ارائه می‌کرد؛ ولی در میان این اسناد نکته مهمی درباره کودتا نیامده بود.

□ مقامهای رسمی آمریکایی تاکنون چه توجیهی برای نابودی اسناد مربوط به کودتای ۱۹۵۳ ارائه کرده‌اند؟

● چندی قبل سیا اعلام کرد که تمام مدارک مربوط به کودتا را جست‌وجو کردند؛ اما به این نتیجه رسیدند که تمام آنها مفقود شده است. گفتند که هنگام نظافت و تنظیم فایلها، این اسناد دور ریخته شدند. اینکه این مطلب صحت دارد یا نه من، نمی‌دانم؛ ولی شما نباید تعجب کنید از اینکه آنها اسناد خود را فاش نمی‌کنند.

□ من تعجب نمی‌کنم ولی بعضی از افراد که هنوز درباره سابقه تاریخی روابط آمریکا با ایران نگرش رمانتیک دارند تعجب خواهند کرد... درباره کودتای تیمسار قهرنی با توجه به اطلاعاتی که جناب عالی جمع‌آوری کرده‌اید لطفاً بفرمایید چطور شد قهرنی که در کودتای سال ۱۳۳۲ به عنوان فرمانده پادگان نظامی رشت از کودتا و شاه حمایت می‌کرد چند سال بعد برضد رژیم تصمیم به کودتا می‌گیرد؟

● او، به‌رغم حمایتی که از کودتا و شاه کرده بود، چند سال بعد به این نتیجه رسید که کودتا خطا بوده است و تصمیم گرفت برضد حکومت شاه و نه شخص شاه، توطئه‌چینی کند. پس از کودتا، شاه او را به ریاست اطلاعات ارتش منصوب کرد. در این سمت، توانست به راحتی نقشه خود را تنظیم کند. بنابراین قهرنی اندیشه کودتا را پس از کودتای ۱۹۵۳ در سرپروراند. هنگامی که دریافت کودتای زاهدی یک حکومت فاسد آمریکایی را برکشور مسلط کرده است، در این زمان بود که به فکر تنظیم نقشه و اجرای برنامه‌هایش افتاد. قهرنی یک ناسیونالیست بود و می‌خواست ایران را از راهی که با کودتای ۱۹۵۳ پیموده بود بازگرداند. او گروهی از توطئه‌گران را، که غالب آنان بعدها همراهی با علی امینی را برگزیدند و حتی وارد کابینه او شدند، دور خودش جمع کرد. حسن ارسنجانی و اسفندیار بزرگمهر دونفری بودند که در این کودتا با قهرنی خیلی نزدیک بودند.

□ هدف اصلی قهرنی و همفکران او از این کودتا چه بود؟

● هدف آنان براندازی حکومت وقت بود که فکر می‌کنم دولت منوچهر اقبال بود و جایگزینی حکومتی جدید که علی امینی، قهرنی، ارسنجانی و دیگران از اعضای آن

می‌شدند. در این زمان امینی سفیر ایران در واشینگتن بود. در نتیجه، او مستقیماً در طراحی کودتا نقشی نداشت؛ اما تا حدودی از آن آگاه بود. قره‌نی افرادی را که برای طرح خود در نظر گرفته بود همگی طرفدار اصلاحات بودند و می‌خواستند اصلاحات و تحولاتی مثبت در ایران صورت گیرد. بنابراین، کودتا با هدف انجام دادن اصلاحات در ایران طراحی شد. البته باید بگوییم که امینی عملاً دخالتی در کودتا نداشت؛ ممکن است او از وقوع چنین کودتایی اطلاع داشته ولی این کودتای قره‌نی بود، نه کودتای امینی.

□ در مورد جزئیات طرح کودتای قره‌نی و ارتباطی که با آمریکاییها پیدا کرد به چه اطلاعاتی دست یافتید؟

● قره‌نی می‌دانست که شاه از نقشه او مطلع خواهد شد؛ بنابراین، پیشدستی کرد و در مقام رئیس اطلاعات ارتش به شاه اطلاع داد که در حال طراحی نقشه‌ای است تا از این طریق افرادی را که به شاه وفادار نیستند شناسایی نماید. بدین ترتیب، او نقشه کاذبی را تنظیم کرد و، در واقع، از این طرح به عنوان پوششی برای نقشه واقعی خود استفاده کرد تا اگر شاه از نقشه او اطلاع یافت احساس کند که این فقط بخشی از نقشه کاذب او است. این عمل تحریک آمیز که او به خوبی شاه را مطلع کرده کاملاً در تهران آشکار بود اما هدف قره‌نی از این فریبکاری تداوم نقشه اصلی بود.

البته جزئیات دیگری نیز وجود دارد ولی مطلب مهم دیگر آن است که او به این نتیجه رسیده بود که موفقیت نقشه‌اش در گرو حمایت آمریکاست؛ به این جهت، به سفارت آمریکا مراجعه کرد و سازمان سیا را از اهداف خود مطلع کرد.

ریچارد کاتم، که بعدها به عنوان یک نویسنده درباره مسائل ایران شهرت یافت، در آن زمان افسر سیا و مأمور تماس با قره‌نی بود. نکته بسیار جالب و مهم آن است که سازمان سیا این نقشه را دنبال می‌کرد؛ اما چیزی در این خصوص به شاه نگفت و این به آن مفهوم است که سیا با این نقشه موافق بود. به عبارت دیگر، به آن چراغ سبز نشان داد و از کودتای اصلاح طلبانه حمایت کرد.

□ شما در کتابتان، که به فارسی هم ترجمه شده، به تماسهای قره‌نی با مقامهای سیاسی سفارت آمریکا و رئیس پایگاه سیا و همچنین وابسته نظامی آمریکا و اعضای گروه مستشاری ایالات متحد در ایران اشاره کرده‌اید. آیا اسناد و مدارک مکتوب در مورد این تماسها وجود دارد؟

● من این اطلاعات را در مصاحبه‌هایم با مأموران سیا به دست آوردم. به هر حال، ملاقات او با آمریکاییها محرز است. او به ریچارد کاتم مراجعه کرد. کاتم از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۸ به عنوان مأمور سیا در ایران فعالیت می‌کرد و به طرفداری از مصدق و جنبش ملی شدن نفت شهرت داشت. در واقع، فعالیتهایی برای نزدیک کردن شاه به مصدق انجام داده بود و قره‌نی سوابق او را خوب می‌دانست. به این جهت، جریان نقشه و فعالیتهای خود را به اطلاع کاتم رساند و گفت که در حال انجام دادن چه کاری است به این امید که کاتم بتواند از دولت آمریکا چراغ سبزی برای او بگیرد. قره‌نی به دنبال پند و اندرز نبود بلکه کمک می‌خواست. البته از آمریکاییها پول نمی‌خواست و صرفاً به دنبال چراغ سبز بود. از آنها می‌خواست تا مانع کارهایش نشوند؛ آمریکاییها هم چنین کردند.

□ شما که کودتای ۱۹۵۳ را یک کودتای کاملاً آمریکایی می‌دانید حتماً می‌پذیرید که پس از کودتا، نفوذ آمریکا در هیئت حاکمه ایران بسیار جدی بوده است. یک اساسی که به ذهن متبادر می‌شود این است که، به‌رغم این نفوذ، آنها چه نیازی به کودتای دیگر دیدند؟ چه مانعی برای مذاکره مستقیم آنها با شاه وجود داشت و اساساً چه نظری نسبت به قره‌نی داشتند؟

● آمریکاییها در ۱۹۵۳ شاه را مجدداً به قدرت رساندند؛ اما از اینکه شاه دست به اصلاحات نمی‌زد خوشنود نبودند. بعد از کودتا، شاه اقدامی اساسی برای تغییر اوضاع انجام نداد. آمریکاییها احساس می‌کردند که به منظور بهبود اوضاع و از بین بردن ناآرامیها لازم است شاه اصلاحات اقتصادی و سیاسی را در کشور صورت دهد. در سالهای پس از کودتای ۱۹۵۳، ایالات متحده، به طور فزاینده‌ای، مایل به هدایت شاه در مسیر اصلاحات بود. حمایت آنان از قره‌نی در همین جهت بود. قره‌نی فرصتی را در اختیار آمریکاییها گذاشت که مورد نظرشان بود. به این ترتیب، یک دولت اصلاح طلب، نظیر امینی که آمریکاییها هم به او تمایل داشتند، روی کار می‌آمد. آمریکاییها از فرصتی که قره‌نی به آنها پیشنهاد کرد خوشنود بودند و ظاهراً هیچ عملی برای متوقف ساختن آن انجام ندادند. سه سال بعد، هنگامی که امینی به نخست‌وزیری رسید، آمریکاییها کاملاً از این امر راضی بودند. البته فعالیتهای دیگری هم داشت انجام می‌گرفت و کاتم به طور سری اقدامات دیگری به منظور هدایت شاه در مسیر اصلاحات انجام می‌داد. آنها از شاه حمایت می‌کردند و، در عین حال، او را در جهت اصلاحات هدایت می‌نمودند.

اما در مورد قرنی باید این نکته را بگوییم: هنگامی که با ریچارد کاتم نماینده سیادر این خصوص صحبت می‌کردم او قرنی را افسری نظامی و ملی‌گرا توصیف کرد و همچنین او را به جمال عبدالناصر تشبیه نمود. شایان ذکر است که آمریکاییها از ناصر حمایت می‌کردند و هنگامی که او برای نخستین بار به قدرت رسید معتقد بودند که ناصر می‌تواند در مصر اصلاحاتی انجام دهد و حتی در جریان جنگ سوئز در سال ۱۹۵۶ هنگامی که اسرائیل، بریتانیا و فرانسه به مصر حمله کردند آمریکاییها با حمایت از ناصر او را نجات دادند، همان‌طور که از قرنی حمایت کردند؛ زیرا خواهان اصلاحاتی در ایران بودند. آنها، در مجموع، احساس‌شان این بود که اگر پادشاهان محافظه‌کار در خاورمیانه از اصلاحات استقبال نکنند، کمونیسم قدرتمند خواهد شد.

□ آیا اصلاحاتی که قرنی در صدد تحقق‌شان بود همانی نبود که چند سال بعد امینی دنبال کرد؟
دیگر اینکه این ایده‌ها تا چه حد به خودشان مربوط بود؟

● فکر می‌کنم همین‌طور است. امینی و شاه در نهایت همان کاری را انجام دادند که هدف کودتا انجام‌دادن آنها بود. شاه، همان‌طور که قرنی می‌خواست، ارسنجانی را برای وزارت کشاورزی منصوب کرد و من فکر می‌کنم برخی دیگر از اعضای کودتا نیز در حکومت امینی حضور داشتند.

اما در مورد ایده‌های قرنی و اندیشه کودتا، همان‌طور که قبلاً گفتم، او درست پس از کودتای ۱۹۵۳ وقتی که دید یک حکومت فاسد آمریکایی برکشور مسلط شده است اندیشه کودتا را در سرپروراند. نقشه کودتا هم یک نقشه داخلی بود و از خارج برآن تحمیلی صورت نگرفته بود.

□ در مورد فاش شدن کودتا اظهارنظرهای مختلفی شده است. گروهی معتقدند انگلیسیها شاه را از واقعیت عملیات قرنی آگاه کردند؛ خصوصاً این که قرنی و شاپور ریپورتر، یکی از عوامل اصلی سازمان اطلاعاتی MI-6، سخت مخالف یکدیگر بودند. بعضی می‌گویند مقامات دولت آمریکا موضوع رابه شاه خبردادند به این ترتیب که ابتدا قصد داشته‌اند فعالیت‌های قرنی را زیرنظر بگیرند و هنگامی که این فعالیتها جنبه تهدید به خود گرفت، شاه را آگاه سازند. جمعی بر این باورند که افرادی مانند تیمور بختیار و سپهبد علوی مقدم شاه را از مقاصد قرنی آگاه ساختند، چون از رقبای او بودند. بنابراین، از هر فرصتی برای بی‌اعتبارکردن او استفاده می‌کردند؛ و، بالاخره، دکتر کاتوزیان معتقد است طرح کودتا را

شورویها به اطلاع رژیم پهلوی رساندند.^۸ به نظر شما کدام نظر به حقیقت نزدیک تر است و چگونه کودتا فاش شد؟

● من هیچ‌گاه نتوانستم در این خصوص اطلاعات موثقی به دست آورم. بسیاری بر این باورند که انگلیسیها نقشه کودتا را آشکار کردند و شاه را متقاعد ساختند که این یک کودتای واقعی است. البته این امر قابل توجیه است؛ زیرا دولتی که قره‌نی درصدد سرنگونی آن بود طرفدار انگلیس به شمار می‌رفت؛ بنابراین، محتمل‌ترین نظر این است که انگلیسیها این کار را کردند و این به آن معنی نیست که نظرات دیگر را کاملاً نادرست بدانیم؛ افرادی مانند تیمور بختیار و حتی آمریکاییها ممکن است هر کدام به نحوی این کار را انجام داده باشند.

قره‌نی پس از بازداشت، به اشتباه خود پی برد و به این نتیجه رسید که راه خطایی

۸. خاطرات سیاسی خلیل ملکی. به کوشش محمدعلی کاتوزیان. تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸. صص ۱۲۱-۱۲۲.

در پیش گرفته بود. در نتیجه به بازرگان نزدیک شد و به نهضت آزادی پیوست و با آنان همکاری کرد.

□ نظر شما در مورد آنچه که بعداً تحت عنوان انقلاب سفید و اصلاحات ارضی در ایران اجرا شد چیست؟

● مهم‌ترین بخش انقلاب سفید، طرح اصلاحات ارضی بود. درک من این است که برنامه اصلاحات ارضی بسیار وسیع بود. به یاد دارم که در جایی خواندم در حدود نیمی از کشاورزان بدون زمین، براساس این برنامه صاحب زمین شدند. از نظر من، این قدم بزرگی به جلو بود. برنامه بسیار وسیع و بسیار جدی بود. بعضی از مواد دیگر انقلاب سفید، مانند مبارزه با بیسوادی، هم بسیار مهم بود. مشکل اصلی انقلاب سفید این بود که حرکت آن پس از چند سال رو به کندی گذاشت و متوقف گردید؛ یعنی شاه آن را ادامه نداد؛ ولی طی چند سال اول، به نظر من، به خوبی پیش رفت و اگر ادامه می‌یافت بسیار برنامه خوبی بود. البته برنامه نواقص و معایبی هم داشت؛ به خصوص که خبری از اصلاحات سیاسی در آن نبود؛ اما، به هر حال، با انقلاب سفید اقدامات مثبتی در ایران صورت گرفت. این برنامه مربوط به زمانی بود که ایران از جامعه فئودالی به سوی جامعه نوین حرکت می‌کرد. اگر انقلاب سفید در ایران صورت نمی‌گرفت، این کشور اکنون وضعیتی مشابه افغانستان داشت. این برنامه اساساً طبقه فئودال را در ایران نابود کرد. می‌دانید که در ایران طبقه زمیندار بسیار قدرتمند و در واقع طبقه حاکم بود. شاه این طبقه را از بین برد. البته مسئله این است که چرا شاه این برنامه را دنبال نکرد و برخی اصلاحات دیگر را بر آن نیفزود. پس از نابودی طبقه زمیندار، ایران دموکراتیک نشد و شاه خودش بر آن سلطه یافت. در واقع انقلاب سفید صحنه کارزاری بود با نقاط قوت و ضعف. او پشت طبقه زمیندار را شکست و طبقه جدیدی که وابسته به خودش بود به وجود آورد، عروسک‌هایی مانند [اردشیر] زاهدی و [اسدالله] علم، افرادی از این قبیل بودند. درباریان و این قبیل افراد جانشین طبقه زمیندار شدند.

□ به نظر می‌رسد نسبت به این نوع اصلاحات، دولت آمریکا و دست‌اندرکاران سیاست خارجی آن کشور رویه مشخص و واحدی نداشتند. در زمان کندی، شاه تا حدودی تحت فشار قرار می‌گیرد؛ ولی بلافاصله پس از قتل او، لیندن جانسن با پرداخت ۲۰۰ میلیون

دلار وام جهت خرید تسلیحات به شاه موافقت می‌کند. همچنین لایحه مصونیت قضایی مستشاران آمریکایی با عجله زیاد در مجلسین ایران به تصویب می‌رسد. آیا این روند بیان‌کننده نوعی تناقض در سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران نیست؟ همچنین حاکی از این نیست که اصلاحات در ایران برای آمریکاییها چندان جدی نبوده است؟

● در واقع، تناقض وجود ندارد. ایالات متحده در صدد انجام دادن این اصلاحات بود؛ زیرا احساس می‌کرد این اصلاحات برای برقراری ثبات سیاسی در ایران امری حیاتی است و از شدت ناآرامیها در کشور می‌کاهد. به همین سبب، چنانکه قبلاً اشاره کردم، ایالات متحده در صدد پیشبرد اصلاحات در ایران بود.

در خصوص فروش تسلیحات به ایران، این شاه بود که از زمان کودتا تا دوران کیسینجر در صدد خرید اسلحه بود. طی این دوره شاه همه ساله تقاضای خرید اسلحه بیشتری می‌کرد. او شیفته تسلیحات به ویژه هواپیمای فانتوم بود. آمریکاییها به او گفتند ضرورتی به خرید این مقدار اسلحه نیست و می‌خواستند خریدهای تسلیحاتی شاه را محدود کنند ولی شاه دیوانه تسلیحات نظامی بود. این حقیقتی است که آمریکاییها به او اجازه خرید تسلیحات را در این دوره دادند؛ اما نگذاشتند که به همان میزانی که مایل است تسلیحات خریداری نماید زیرا احساس می‌کردند برای ایران ضروری نیست و پول دولت ایران باید در جهت توسعه صرف شود نه خریدهای نظامی. ایالات متحده در این دوره قصد داشت برای خوشنودی بیشتر ایرانیان و کاستن ناآرامیها و جلوگیری از بی‌ثباتی، شاه را به اتخاذ سیاستهایی در جهت اصلاحات تشویق نماید.

مایلم این نکته را اضافه کنم که کابوس بزرگ آمریکاییها تکرار کودتایی در ایران مانند کودتای ۱۹۵۸ عراق بود که در آن قاسم پادشاهی عراق را فروپاشید و به روی کار آمدن صدام حسین انجامید. آنها احساس می‌کردند که وقوع کودتا در عراق به جهت وجود پاره‌ای ناآرامیهاست. آمریکاییها می‌خواستند شاه به پادشاهی اصلاح طلب و نوگرا تبدیل شود. این امر مسلم است که آنها در صدد برقراری و ایجاد دموکراسی در ایران نبودند اما می‌خواستند اصلاحاتی در ایران صورت بگیرد.

نکته دیگر اینکه خرید تسلیحات نظامی از سوی شاه ارتباطی به سیاست داخلی وی در ایران نداشت. نوع سلاحهایی که دولت آمریکا در اختیار شاه قرار داد بیشتر از نوع تجهیزات دریایی و هوایی و مانند آن بود و ابزار سرکوب به حساب نمی‌آمدند.

ساواک افزارهای سرکوب مخالفان را فراهم می‌کرد.

□ مگر ساواک ابزار سرکوب خود را از کجا فراهم می‌کرد؟

- البته به طور همزمان ایالات متحده به ایجاد ساواک کمک کرد و روحیه سرکوبگرانه شاه را تقویت می‌کرد.

□ پس از سقوط دولت امینی امکان هرگونه فعالیت سیاسی مسالمت‌آمیز در چارچوب قانون اساسی در صحنه مسائل داخلی کشور از میان رفت و شکل مبارزه و فعالیت سیاسی به صورت زیرزمینی و مسلحانه مطرح شد. البته برخی از مخالفان، به خصوص کسانی که سوابق توده‌ای داشتند، جذب دستگاه اداری و سیاسی کشور شدند و رژیم هم پذیرفت. دولت آمریکا، که به زعم شما از روند اصلاحات حمایت می‌کرد، در این دوره چه دیدگاهی نسبت به اوضاع جاری ایران داشت؟

- پس از امینی و پس از اینکه شاه برآن شد انقلاب سفید را عملی سازد آمریکاییها براین باوربودند که شاه، در نهایت، متوجه درخواستهای آنان شده است. آنها به این نتیجه رسیدند که شاه نهایتاً پذیرفته است اصلاحاتی انجام بگیرد و مایل است نقش پادشاهی اصلاح‌طلب را ایفا کند. (متأسفانه باید بگویم دیکتاتوری اصلاح‌طلب).

در این دوره، و به خصوص از نیمه دوم دهه ۱۹۶۰، اقتصاد ایران به سرعت رو به شکوفایی گذاشت. ایران غنی و غنی‌تر شد و مبالغ هنگفتی از این ثروت برای مردم صرف می‌شد. آموزش و پرورش گسترش زیادی یافت. برق به روستاها کشیده شد و تحولات بسیار دیگری به وقوع پیوست. بنابراین، آمریکاییها براین باور بودند که این تحولات موجب خوشنودی مردم ایران شده است. دیدگاه آنها در دوره پس از ۱۹۶۵ چنین بوده است. از این رو، دیگر نیازی به تحت فشار گذاشتن شاه برای انجام دادن تحولات سیاسی ندیدند.

مسئله مهم دیگر آن است که توازن قوای آمریکا و شاه در این دوره دچار تحول شد. در طی ده سال نخست پس از کودتای ۱۹۵۳ آمریکا بسیار قدرتمند بود و دولت آمریکا می‌توانست شاه را برای اجرای اموری تحت فشار قرار دهد؛ اما، در دهه ۱۹۶۰، آمریکا به تدریج به شاه وابسته می‌شد.

به عنوان مثال، کمکهای اقتصادی ایالات متحده به ایران و شاه در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ بسیار زیاد بود؛ اما در اواسط دهه ۶۰ این کمکها قطع شد و شاه دیگر هیچ

وابستگی‌ای به کمک‌های اقتصادی آمریکا نداشت؛ مبالغ هنگفتی از فروش نفت به دست می‌آورد و به لحاظ اقتصادی کاملاً مستقل بود. مهم‌ترین نکته‌ای که در مورد این تحول می‌توان گفت این است که در این دوره و در سال ۱۹۵۷، شاه به سیا اجازه داد یک مرکز استراق سمع در خراسان دایر کند. هدف از این اقدام، کنترل آزمایش‌های موشکی شوروی بود که در اواخر دهه ۱۹۵۰ شروع شده بود. در اواخر دهه ۱۹۵۰ اتحاد جماهیر شوروی به سرعت بر تعداد موشک‌های خود می‌افزود و آنها را در آسیای میانه و در نواحی شمال استان خراسان آزمایش می‌کرد. برای آمریکا کنترل این آزمایش‌ها بسیار مهم بود و تنها راه کنترل آنها ایجاد مرکز استراق سمع در شمال ایران بود. بنابراین، وقتی که این مرکز ایجاد شد آمریکایی‌ها بسیار به آن وابسته شدند و شاه از این موضوع در مناسبات خود استفاده می‌برد و می‌گفت اگر شما می‌خواهید این مرکز را حفظ کنید نباید مزاحم من شوید و مرا تحت فشار بگذارید. به این ترتیب، در دهه ۱۹۶۰ او موفق شد به تدریج از وابستگی خود به ایالات متحده بکاهد. آمریکا دیگر نمی‌توانست شاه را برای انجام‌دادن اصلاحات مجبور نماید و در این مرحله روند اصلاحات متوقف شد و شاه هر کاری که مایل بود انجام می‌داد.

به همین دو علت آمریکایی‌ها دیگر نسبت به مسائل داخلی ایران توجهی نمی‌کردند؛ حتی دست از کنترل وقایع داخلی ایران برداشتند؛ در نتیجه، از وجود تمام گروه‌های رادیکال بی‌اطلاع بودند (منظورم گروه‌های چپ و گروه‌های اسلامی است که در اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ ظهور کردند). آمریکایی‌ها از وجود چنین گروه‌هایی اطلاع داشتند اما آنها را چندان مهم نمی‌دانستند.

در چنین اوضاع و احوالی، آنان بصیرت خود را نسبت به تحولات از دست دادند. این مسئله مهمی است که از اواخر دهه ۱۹۶۰ شاه حتی می‌توانست به آمریکایی‌ها بگوید چکار کنند؛ یعنی وضعیتی کاملاً متفاوت با قبل. مثلاً شاه از آمریکا خواسته بود آمریکایی‌ها تماس خود را با اپوزیسیون ایران قطع کنند. در صورتی که می‌دانیم قبلاً ریچارد کاتم با مخالفان در تماس بود. از این زمان شاه دیگر مایل نبود سیا هیچ‌گونه اطلاعاتی در ایران گردآوری کند. در نتیجه، سیا در اواسط دهه ۱۹۶۰ فعالیت‌های خود را در ایران متوقف ساخت. به عنوان مثال در اواخر دهه ۱۹۶۰ و در طول دهه ۱۹۷۰ در سفارت آمریکا، هیچ‌یک از افراد وزارت خارجه یا افراد سیا قادر به تکلم زبان فارسی نبودند. آنها هیچ کس را در سفارت نداشتند که بتواند فارسی

صحبت کند و این حاکی از ضعف آنان در نظارت بر امور سیاسی ایران است. نکته جالب دیگر آن است که شاه در این دوره از ساواک برای نظارت بر فعالیتهای سیا استفاده کرد تا جایی که گاهی وقتی افسران سیا به ایران می آمدند ساواک آنان را تحت تعقیب قرار می داد و تمام مکالمات تلفنی و حتی بیسیم سفارت و سیا را کنترل می کرد. آمریکا نمی توانست شاه را از این اعمال بازدارد زیرا به شاه وابسته بود.

□ هرچه به زمان پیروزی انقلاب اسلامی نزدیک تر می شویم ضعف تحلیل مقامات کاخ سفید نسبت به اوضاع داخلی ایران بیشتر می شود. وقایع سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ نشان می دهد که سرعت تحولات در ایران به حدی بود که آنها خودشان اعتراف می کنند که ما از درک مسائل ایران عاجزیم؛ به عنوان نمونه، گری سیک در کتاب خود می گوید ما در آمریکا به دنبال کسانی بودیم که اطلاعاتی در مورد امام خمینی به ما بدهند؛ بنابراین، از جیمز بیل، ماروین زونیس و ریچارد کاتم کمک گرفتیم. از کاتم خواستیم با دکتر یزدی تماس بگیرد و اطلاعاتی در این مورد به ما بدهد. یزدی حتی به نجف هم رفت و ما نتوانستیم از او اطلاعاتی بگیریم. آمریکاییها بر این باور بودند که طرفداران انقلاب در سراسر ایران پانصد هزار نفر بیشتر نیستند و هنگامی که با تظاهرات میلیونی مردم مواجه شدند خودشان اعلام کردند ما گیج شدیم. به عبارت دیگر، درون هیئت حاکمه آمریکا دیدگاههای متفاوتی درباره تحولات ایران مطرح بود. سایروس ونس و هارولد براون دیدگاههایی کاملاً مغایر با دیدگاه برژینسکی در مورد ایران و شاه داشتند. اینها همه نشان می دهد که هیچ گونه انسجام در سیاست خارجی آمریکا نسبت به تحولاتی که در ایران در جریان بود وجود نداشت. علاوه بر آنچه اشاره کردید، چه عوامل دیگری موجب شد دولت آمریکا نتواند واکنشهای مناسب و به موقع از خود نشان دهد؟

● علت عمده این وضعیت همان چیزهایی بود که پیشتر اشاره کردم. در اواسط دهه ۱۹۶۰ شاه اصرار داشت که آمریکا از کنترل سیاست داخلی ایران دست بردارد. سازمان سیا هم از برقراری تماس با مخالفان دولت و رژیم شاه منصرف شد. وزارت خارجه هم چنین رویه ای را دنبال کرد. از سال ۱۹۶۵ تا زمان انقلاب، ایالات متحده وقایع داخلی ایران را به دقت زیر نظر نداشت یعنی حدود ۱۲ سال از اوضاع ایران اطلاعات کاملی نداشت. در نتیجه، آنها نمی توانستند هیچ دیدگاهی درباره این جنبش داشته باشند. در این دوره، درک آنها از آنچه در ایران می گذشت بسیار سطحی بود.

وقتی انقلاب گسترش پیدا کرد آنها کاملاً شگفت زده شدند. آمریکاییها تصور می‌کردند شاه بر همه چیز تسلط دارد. از نظر آنها شاه توانسته بود اصلاحاتی را در ایران تحقق بخشد. کم‌کم که ایران ثروتمندتر شد آمریکاییها بیشتر به خواسته‌های شاه تن دادند و باور کردند که اصلاحات شاه، در مجموع اوضاع ایران را به سوی ثبات سوق خواهد داد. از نظر آنها اوضاع ناآرام ایران نمی‌توانست خیلی جدی باشد. به عنوان مثال، در اوایل دهه ۱۹۷۰ هنگامی که گروههای چریکی چپ مانند «فدائیان خلق» و «مجاهدین خلق» فعالیتهای خود را آشکار کردند آمریکاییها این گروهها را بسیار کوچک قلمداد می‌کردند. از نظر آنها، طرفداران این گروهها فقط چند جمعیت کوچک دانشجویی بودند. آنها اطمینان داشتند که این گروهها از حمایت مردمی برخوردار نخواهند بود. با آنکه این گروههای چریکی بسیار فعال بودند به طور جدی توجه شاه را هم به خودشان جلب نکردند.

□ از اینکه در این گفت‌وگو شرکت کردید سپاسگزاریم.